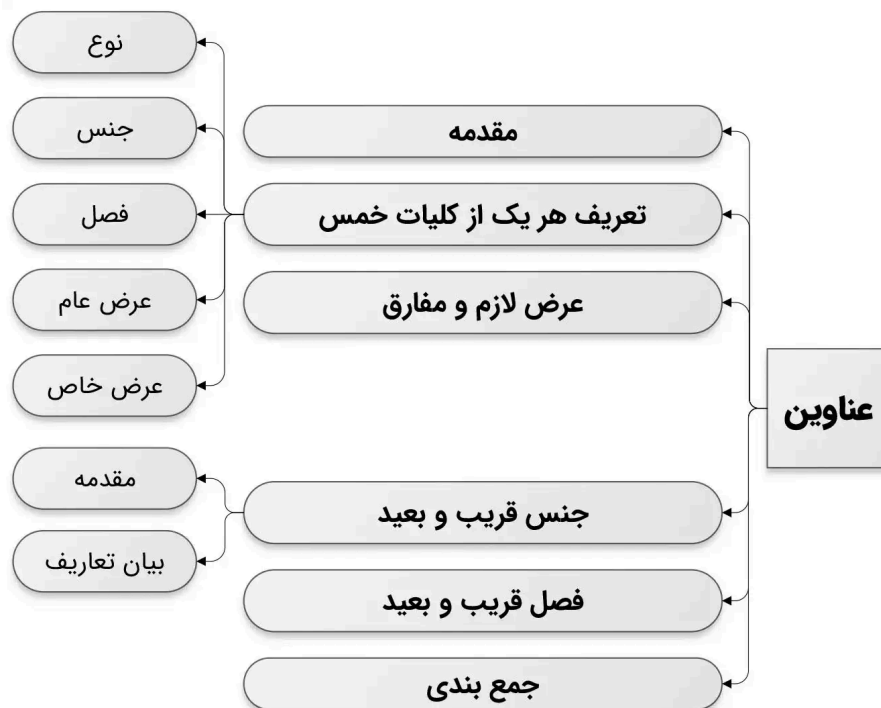


## آشنایی با کلیات خمس در علم منطق



### مقدمه

آشنایی با کلیات خمس، یعنی «نوع»، «جنس»، «فصل»، «عرض عام» و «عرض خاص» برای ورود به باب تعاریف اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا در بیان فرمول‌های تعریف از این اصطلاحات استفاده می‌شود. البته اهمیت آشنایی با این اصطلاحات صرفاً به خاطر فهم فرمول‌های تعریف نیست. این اصطلاحات در ابواب دیگر و حتی برخی استدلال‌ها کاربرد دارند که آشنایی با آن‌ها برای فهم این محتواها ضرورت دارد. همچنین آشنایی با سلسله اجناس و به صورت کلی تقسیماتی که منطقیون و فلاسفه نسبت به موجودات عالم ارائه داده‌اند، قدرت تحلیل خوبی نسبت به برخی مسائل به شما خواهد داد.

### الف) تعریف کلیات خمس: نوع، جنس، فصل و اعراض

وقتی به اشیاء و پدیده‌های اطرافمان توجه می‌کنیم، مفاهیمی در ذهن ما شکل می‌گیرد. در علم منطق، این مفاهیم ذهنی به دو دسته «جزئی» و «کلی» تقسیم می‌شوند: اگر مفهوم به‌گونه‌ای باشد که تنها قابلیت حکایت از یک چیز

مشخص و منحصر به فرد را داشته باشد، آن را «جزئی» می‌نامند {مثل تصوّر ما از کوه دماوند، شهر تهران و ...}؛ اما اگر مفهوم قابلیت آن را داشته باشد که بر مصادیق متعددی صدق کند، آن را «کلی» می‌نامند {مثل مفهوم انسان که میلیاردها مصداق از جمله من و شما دارد}.

حال که با «مفهوم کلی» آشنا شدیم، باید بدانیم که منطقیون تقسیم‌بندی‌های مختلفی برای مفاهیم کلی ارائه داده‌اند. در این بخش قصد داریم یکی از مهم‌ترین این تقسیم‌بندی‌ها را بررسی کنیم؛ و آن اینکه هنگام مقایسه یک مفهوم کلی با «مصادیق خودش»، پنج حالت قابل تصور است:

- **نوع:** در این حالت، آن مفهوم کلی بیانگر تمام ذات و ماهیت مصادیق خودش است {کما اینکه مفهوم «انسان» چنین است}.  $\Rightarrow$  مثلاً وقتی گفته می‌شود «این شیء طلا است» یا «آن حیوان اسب است»، مفهوم «طلا» تمام حقیقت شیء نخست، و مفهوم «اسب» تمام حقیقت شیء دوم را بیان می‌کند؛ بنابراین به این‌گونه مفاهیم کلی، «نوع» گفته می‌شود.

- **جنس:** در این حالت، آن مفهوم کلی بیانگر بخشی از ذات و ماهیت مصادیق خودش است با این شرط که آن بخش، مختص به یک گونه خاص نباشد. مثلاً مفهوم «حیوان» بخشی از حقیقت «انسان» را بیان می‌کند {نه تمام آن را، زیرا حیوانیت تمام حقیقت انسان نیست بلکه انسان «حیوانیت + ناطقیت» است} و از طرف دیگر «حیوانیت» مختص به انسان نیست بلکه بخشی از ماهیت گونه‌های دیگر مثل «شیر»، «اسب»، «ماهی» و ... نیز هست.

- **فصل:** در این حالت، آن مفهوم کلی بیانگر بخشی از ذات و ماهیت مصادیق خودش است با این شرط که آن بخش، مختص به یک گونه خاص باشد. مثلاً مفهوم «ناطق» (یعنی متفکر) بخشی از حقیقت «انسان» را بیان می‌کند و مختص به انسان نیز هست و در موجوداتی با گونه‌های دیگر یافت نمی‌شود.

- **عرض عام:** در این حالت، آن مفهوم کلی بیانگر ماهیت مصادیق خودش نیست {حتی بخشی از آن} بلکه یک‌سری از ویژگی‌های خارج از ذات و ماهیت مصادیق خودش را بیان می‌کند؛ البته با این شرط که آن ویژگی مختص به گونه‌ای خاص نباشد. مثلاً مفهوم «راه رونده» یکی از ویژگی‌های انسان را بیان می‌کند که ربطی به ماهیت او ندارد لذا ممکن است شخصی انسان باشد اما به جهت فلج بودن یا نقص عضو، راه‌رونده نباشد. همچنین این ویژگی مختص به انسان نیست و گونه‌های دیگری از موجودات مثل «شیر»، «اسب» و ... نیز راه‌رونده هستند.

- **عرض خاص:** در این حالت، آن مفهوم کلی یک‌سری از ویژگی‌های خارج از ذات و ماهیت مصادیق خودش را بیان می‌کند؛ البته با این شرط که آن ویژگی مختص به گونه‌ای خاص باشد. مثلاً مفهوم «شاعر» یکی از ویژگی‌های انسان را بیان می‌کند که ربطی به ماهیت او ندارد لذا ممکن است شخصی انسان باشد اما شاعر نباشد. همچنین این مفهوم مختص به انسان است و هیچ گونه دیگری از موجودات دارای این ویژگی نیست.

۱. به تصویری که از اشیاء در ذهن ما (به عنوان عالم) نقش می‌بندد، اصطلاحاً «مفهوم» گفته می‌شود و به آن واقعیت خارجی که این مفهوم از آن حکایت می‌کند، «مصدق» می‌گویند.  $\Rightarrow$  مثلاً تصویر ذهنی ما از یک درخت، یک «مفهوم» است و آن درخت واقعی کاشته‌شده در حیاط، «مصدق» آن است.

۲. شاید برایتان سؤال شود که ما چطور می‌توانیم جنس یا فصل یا اعراض یک موجود را کشف کنیم؟ از آنجا که ما قصد نداریم در این نوشته وارد مباحث تخصصی شویم، به صورت تفصیلی وارد پاسخ به این سؤال نمی‌شویم اما اجمالاً اگر بخواهم اشاره کنم، یکی از روش‌ها، تقسیم‌بندی موجودات و مقایسه آن‌ها برای کشف این مشخصات هست. البته خود منطق‌دانان هم اعتراف دارند که در این روند کمی تسامح هم صورت می‌گیرد و به همین دلیل اگر گفته می‌شود فلان مشخصه فصل یک موجود است، به این معنا نیست که الا و لابد این حرف صحیح است و هیچ گونه دیگری این ویژگی را ندارد.  $\Rightarrow$  علت این تسامح این است که اولاً ما قادر نیستیم تمامی موجودات عالم را بررسی کنیم تا ویژگی‌های مختص یک گونه و ... را به درستی کشف کنیم و ثانیاً پی بردن به ذات موجودات کاری بسیار دشوار است و نمی‌توان به راحتی ادعا کرد که ما ذات فلان موجود را به صورت کامل شناخته‌ایم.

در هر حال، اگر بخواهیم یک نشانه کلی برای تشخیص ویژگی‌ای که جزء ذات و ماهیت یک موجود است و ویژگی‌ای که خارج از آن است، ارائه کنیم، فکر می‌کنم بهترین نشانه این باشد که بررسی کنیم آیا بدون آن ویژگی باز هم آن موجود عنوانش را حفظ می‌کند یا خیر؟ مثلاً اگر ویژگی «نشیمنگاه داشتن» را از صندلی بگیریم، دیگر به آن صندلی گفته نخواهد شد؛ پس می‌توان گفت «نشیمنگاه داشتن» برای صندلی یک ویژگی ذاتی است. اما اگر ویژگی «پلاستیکی بودن» را از صندلی بگیریم، باز هم می‌توان به آن صندلی گفت چرا که پلاستیکی نبودن یک صندلی، به صندلی بودن آن خللی وارد نمی‌کند؛ پس «پلاستیکی بودن» خارج از ذات صندلی است و یک مفهوم عرضی می‌باشد.

## ب) عرض لازم و مفارق

دو اصطلاح مهم دیگر نیز هستند به نام «عرض لازم» و «عرض مفارق» که به نظر می‌رسد آشنایی با آنها بعد از آشنا شدن با کلیات خمس، راحت‌تر باشد. مفاهیم کلی عرضی (چه عرض عام و چه عرض خاص) را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. دسته‌ای از آنها می‌توانند از مصادیق خود جدا شوند {مثل «شاعر» که بعضی از انسان‌ها به آن متصف می‌شوند و برخی دیگر خیر} اما دسته‌ای دیگر همیشه همراه مصادیق خود هستند و امکان جدایی از آن‌ها را ندارند {مثلاً زوجیت برای عدد چهار یک ویژگی خارج از ذات محسوب می‌شود اما در عین حال همیشه با آن همراه است و نمی‌توان عدد چهاری را فرض کرد که زوج نباشد}.  $\Rightarrow$  به آن دسته از مفاهیم کلی عرضی (چه عرض عام و چه عرض خاص) که قابل انفکاک از مصادیق خود نباشد «عرض لازم» و به آن دسته که قابلیت انفکاک را دارند «عرض مفارق» گفته می‌شود.

## ج) جنس قریب و بعید

هر کدام از «جنس» و «فصل» به دو قسم قریب و بعید تقسیم می‌شوند. برای درک بهتر این اقسام، لازم است ابتدا مقدمه‌ای را بیان کنیم و سپس به تعریف این اقسام بپردازیم.

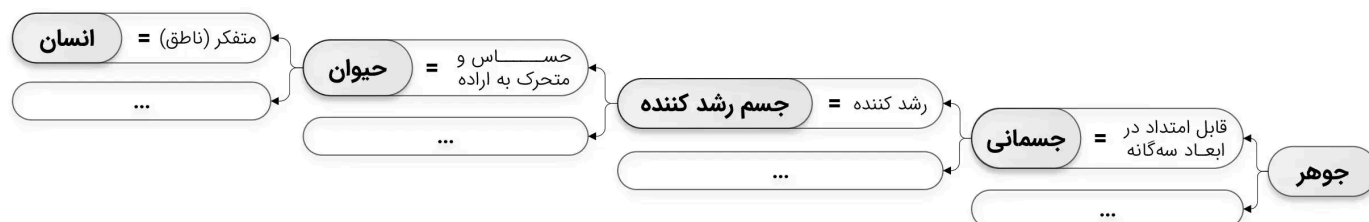
## ۱. مقدمه (آشنایی با مقولات عشر و سلسله اجناس)

فلاسفه و منطق‌دانان، سعی کرده‌اند یک دسته‌بندی از موجودات عالم ارائه کنند تا بتوانند به کمک آن در فرایند تشخیص خصوصیات هر موجود {مثل جنس و فصل و اعراض آنها} بهتر عمل کنند.

آن‌ها تمامی موجودات عالم را در ۱۰ دسته کلی قرار داده‌اند که در فلسفه از آنها به «مقولات عشر» نام می‌برند؛ سپس هر کدام از این ۱۰ دسته کلی را به موارد جزئی‌تر تقسیم کرده‌اند و این فرایند تقسیم را به قدری ادامه داده‌اند که یک تقسیم‌بندی کلی از موجودات عالم به دست آید.

آن ۱۰ دسته کلی عبارتند از: «جوهر، کم (مقدار)، کیف (کیفیت)، وضع (وضعیت)، آین (مکان)، متی (زمان)، جده (ملک، دارا بودن)، آن یَفْعَل (تأثیرگذاری)، آن یَنْفَعِل (تأثیرپذیری) و اضافه». ==> درباره اینکه معنای هر کدام دقیقاً چیست و هر کدام دلالت بر کدام موجودات می‌کنند، در این نوشته هیچ صحبتی نمی‌کنیم و اگر نیاز باشد در مباحث فلسفی به آن می‌پردازیم. فعلاً آنچه برای ما مهم می‌باشد، این است که بتوانیم اصل این دسته‌بندی را به خوبی درک کنیم.

به عنوان مثال «انسان» را به این صورت در این تقسیم‌بندی جا داده‌اند:



همانطور که در تقسیم‌بندی بالا مشاهده می‌کنید، مقوله «جوهر» به انواع مختلفی تقسیم می‌شود که یکی از آن موارد «موجود جسمانی» است. خود «موجود جسمانی» نیز انواع مختلفی را شامل می‌شود که یکی از آن‌ها «موجود جسمانی رشد کننده» است. این تقسیم‌بندی به همین شکل پیش می‌رود تا اینکه به یک گونه از موجودات {مثل انسان در تقسیم‌بندی بالا} ختم می‌شود.

اگر دقت کنید، آنچه باعث شده «موجودات جسمانی» از سایر موجوداتی که تحت مقوله «جوهر» قرار می‌گیرند، متمایز شده و یک دسته خاصی را تشکیل دهند، سه‌بعدی بودن این موجودات می‌باشد. یعنی در بین تمامی موجوداتی که تحت مقوله «جوهر» قرار می‌گیرند، فقط موجود جسمانی است که این قابلیت را دارد و همین امر موجب تمایز آن از سایر موجودات شده است. ==> همچنین آنچه موجب تمایز «موجود جسمانی رشد کننده» از سایر موجوداتی که زیرمجموعه «موجود جسمانی» قرار می‌گیرند، شده است، قابلیت رشد این موجودات می‌باشد. ==> مابقی موارد این

دسته‌بندی نیز هر کدام قابلیت و ویژگی منحصر به فردی دارند که موجب شده است از سایر موجودات متمایز شوند؛ کما اینکه «انسان» به دلیل متفکر بودنش، از حیوانات دیگر مثل «اسب» متمایز گشته و در یک دسته خاص قرار گرفته است. در این دسته‌بندی ارائه شده، موجودات به وسیله ویژگی‌ها و قابلیت‌های ذاتی‌شان از یکدیگر متمایز شده‌اند. بنابراین تمامی مفاهیمی که در این دسته‌بندی ذکر شده‌اند «جنس»، «فصل»، یا «نوع» هستند.  $\Leftarrow$  همانطور که احتمالاً حدس زده‌اید، در این دسته‌بندی «انسان» یک «نوع» است؛ زیرا مفهومی کلی است که بیانگر تمام ذات و ماهیت مصادیق خودش است.  $\Leftarrow$  این دسته‌بندی {نسبت به تمام موجودات} با یکی از آن مقولات ۱۰ گانه که بالاتر معرفی کردیم شروع می‌شود و آنقدر پیش می‌رود تا به یک نوع ختم شود؛ کما اینکه در این دسته‌بندی بیان شده، از «جوهر» آغاز شده و با «انسان» خاتمه یافته.

## ۲. بیان تعاریف

حال که آشنایی مختصر با مقولات عشر و دسته‌بندی بیان شده توسط اندیشمندان فلسفه و منطق پیدا کردید، به راحتی می‌توانید متوجه شوید که هر یک از «جنس قریب» و «جنس بعید» قرار است چه چیزی را بیان کنند. در تعریف جنس بیان کردیم که مفهومی است کلی که بیانگر بخشی از ذات و ماهیت مصادیق خودش است با این شرط که آن بخش، مختص به یک گونه خاص نباشد. مثل حیوان که فقط بخشی از ماهیت انسان را بیان می‌کند و مختص به انسان هم نیست؛ بلکه حیوانیت، بخشی از ذات موجودات دیگر مثل «اسب» و «شتر» را نیز تشکیل داده است. در دسته‌بندی‌ای که کمی قبل بیان کردیم، «جوهر»، «جسم»، «جسم رشد کننده» و «حیوان» همگی جنس برای «انسان» به شمار می‌آیند؛ زیرا اولاً بخشی از ماهیت آن را بیان می‌کنند و ثانیاً مختص به انسان نیستند.  $\Leftarrow$  این اجناس هنگامی که به ترتیب کنار یکدیگر بیان می‌شوند، اصطلاحاً «سلسله اجناس انسان» نامیده می‌شوند.

با اینکه همه این مفاهیم برای «انسان» جنس محسوب می‌شوند؛ اما با این حال تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند به این صورت که مثلاً «حیوان» نسبت به «جسم رشد کننده» بخش بیشتری از ذات انسان را نمایان می‌کند. به همین دلیل، هرچه یک جنس در سلسله اجناس به انسان نزدیک‌تر باشد، بهتر می‌تواند او را معرفی کند و به همین جهت در باب تعاریف از اهمیت بیشتری برخوردار است.  $\Leftarrow$  برای شناسایی راحت‌تر این اجناس، آن‌ها را به لحاظ جایگاهی که در سلسله اجناس دارند، به قریب و بعید تقسیم کرده‌اند. آن جنسی که بلافاصله قبل از نوع قرار گرفته باشد {به طوری که بین آن و نوع هیچ جنس دیگری نباشد، مثل «حیوان» در سلسله اجناس انسان} اصطلاحاً «جنس قریب» نامیده می‌شود؛ و آن جنسی که اینطور نباشد {یعنی بین آن و نوعی که در انتهای دسته‌بندی قرار می‌گیرد، یک یا چند جنس دیگر قرار گرفته باشند، مثل «جوهر»، «جسم» و «جسم رشد کننده» در سلسله اجناس انسان} اصطلاحاً «جنس بعید» نامیده می‌شود.

برای فهم راحت‌تر، در تصویر زیر سلسله اجناس انسان با توضیح بعید یا قریب بودن آن‌ها بیان شده‌اند:

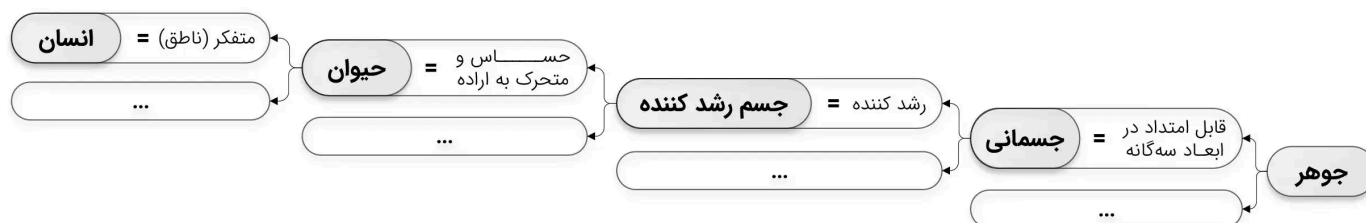


۱. مجدداً یادآوری می‌کنم که در این نوشته قصد داشتیم صرفاً یک آشنایی اجمالی با دسته‌بندی موجودات در فلسفه و منطق پیدا کنیم تا تقسیم جنس و فصل به قریب و بعید را بهتر درک کنیم. <==> بنابراین طبیعی است که سؤالات و ابهامات زیادی درباره این دسته‌بندی داشته باشید. قرار شد در صورت لزوم در مباحث فلسفی درباره این دسته‌بندی در قالب یک نوشته مجزا بیشتر صحبت کنیم.

۲. در باب کلیات خمس، اصطلاحات دیگری مثل «جنس الاجناس» (یعنی جنسی که بالاتر از آن جنسی قرار ندارد، مثل «جوهر» در سلسله اجناس انسان) نیز وجود دارد که به دلیل اهمیت کمتر آن‌ها و طولانی نشدن نوشته، از بیان آن‌ها صرف‌نظر کردم.

## د) فصل قریب و بعید

در تعریف فصل بیان کردیم که مفهومی کلی است که بیانگر بخشی از ذات و ماهیت مصادیق خودش می‌باشد با این شرط که آن بخش، مختص به یک گونه خاص باشد. <==> در واقع فصل‌ها همان چیزهایی هستند که به کمک آن‌ها موجودات را از یکدیگر تفکیک می‌کنیم. به عنوان مثال، یک بار دیگر نمودار مربوط به اجناس و فصول انسان را مشاهده کنید:



همانطور که در تصویر مشاهده می‌کنید، موجود جسمانی به دلیل سه‌بعدی بودنش از مابقی موجوداتی که در دسته «جوهر» قرار می‌گیرند متمایز شده و در یک دسته خاص قرار گرفته است. بنابراین سه‌بعدی بودن برای موجود جسمانی یک فصل محسوب می‌شود؛ کما اینکه «رشد کننده» برای «جسم رشد کننده»، «حساس و متحرک به اراده» برای «حیوان»، و «متفکر» برای «انسان» فصل محسوب می‌شود.

اگر کمی دقت کنیم، خواهیم دید که ویژگی «رشد کننده» در واقع می‌تواند فصل «انسان» هم محسوب شود؛ زیرا انسان را از سایر موجوداتی که زیرمجموعه «جسمانی» قرار گرفته‌اند، جدا می‌کند. البته از آنجا که «جسمانی» برای انسان یک جنس بعید محسوب می‌شود، فصلی که انسان را در این جنس متمایز می‌کند «فصل بعید» نامیده می‌شود. <==> بنابراین اگر خواهیم یک تعریف شسته و رفته برای «فصل قریب» و «فصل بعید» ارائه کنیم، باید بگوییم:

**فصل قریب** فصلی است که موجب امتیاز یک نوع از سایر انواع مشارک در جنس قریب می‌شود؛ کما اینکه «متفکر» انسان را از سایر انواع مشارک در حیوان (جنس قریب انسان) مثل اسب، گاو، ماهی و... متمایز می‌کند. **فصل بعید** نیز فصلی است که موجب امتیاز یک نوع از سایر انواع مشارک در جنس بعید می‌شود. کما اینکه «رشد کننده» انسان را از سایر انواع مشارک در «جسمانی» (جنس بعید انسان) مثل سنگ، خاک و ... متمایز می‌کند.

## جمع‌بندی

دانستیم که اگر مفهوم کلی بیانگر تمام ذات مصادیق خودش باشد {مثل مفهوم انسان}، آن را «نوع» می‌نامند؛ و اگر بیانگر بخشی از ذات مصادیقش باشد به صورتی که آن بخش، مختص به یک گونه خاص نباشد {مثل حیوان}، آن را «جنس» و اگر مختص به یک گونه خاص باشد {که در این صورت موجب تمایز آن گونه از موجودات دیگر می‌شود}، آن را «فصل» می‌نامند {مثل متفکر (ناطق) که انسان را از دیگر حیوانات متمایز می‌کند}. در صورتی که مفهوم کلی بیانگر ذات مصادیقش نباشد بلکه یک‌سری ویژگی‌های خارج از ذات و ماهیت مصادیقش را بیان کند، اگر آن ویژگی‌ها مختص به یک گونه خاص باشد {مثل مفهوم شاعر که ویژگی مخصوص انسان را بیان می‌کند}، آن را «عرض خاص» و اگر مختص به یک گونه خاص نباشد {مثل مفهوم راه‌رونده}، آن را «عرض عام» می‌نامند.

همچنین دانستیم که اگر جایگاه یک جنس در سلسله اجناس، دقیقاً قبل از نوع باشد، آن را «جنس قریب» می‌نامند و اگر بین آن و نوع، اجناس دیگری فاصله انداخته باشند، آن را «جنس بعید» می‌نامند.

و بیان شد اگر فصلی موجب امتیاز یک نوع از سایر انواع مشارک در جنس قریب بشود، آن را «فصل قریب» و اگر موجب امتیاز یک نوع از سایر انواع مشارک در جنس بعید بشود، آن را «فصل بعید» می‌نامند.

و اینکه دانستیم به آن دسته از مفاهیم کلی عرضی (چه عرض عام و چه عرض خاص) که قابل انفکاک از مصادیق خود نباشد «عرض لازم» و به آن دسته که قابلیت انفکاک را دارد «عرض مفارق» گفته می‌شود.